

مباحثی در فلسفه تاریخ

حقیقت در تاریخ

ویلیام داینینگ
عزت الله فولادوند

برای دوست تاریخ‌پژوه، کامران فانی

برخلاف آنچه ممکن است گمان رود، اعتقاد راسخ به اینکه مورخ فقط باید حقیقت را بنویسد و هیچ ملاحظه دیگری را در کار راندهد و صرفاً به اسناد و مدارک متکی باشد و پیوسته چشم به گذشته بدوزد، چندان سابقه دیرینه ندارد. بانی و مدافع و مروج سرسخت این اعتقاد، مورخ بزرگ آلمانی لئوپولد فون رانکه (1795 - 1886) بود که در یکی از مقاله‌های آینده به او خواهیم پرداخت. رانکه از تاریخ‌نگاران سده هجدهم انتقاد می‌کرد که به انگیزه اصلاحگری، تاریخ را تابع اغراض سیاسی و اجتماعی و مذهبی کرده‌اند، و معتقد بود مورخ فقط باید آشکار کند که واقعاً در گذشته چه روی داده است. عقاید رانکه در میان تاریخ‌نگاران پیروان کثیر پیدا کرد و همه برای پی بردن به وقایع گذشته با جدیت مشغول کند و کاو در اسناد و مدارک شدند. ولی بزودی توجه حاصل شد که آنچه مردم تصور می‌کنند که روی داده همان قدر مهم است که آنچه واقعاً روی داده است، و حقیقت در تاریخ آنچنان که گمان می‌رفت ساده نیست. این یکی از نکاتی است که ویلیام داینینگ استاد تاریخ و رئیس سابق انجمن تاریخ‌دانان آمریکا در این نوشته کوتاه مورد بحث قرار می‌دهد که متن خطابه وی در آن انجمن و یکی از درخشانترین آثار درباره ماهیت تاریخ‌پژوهی است و خواندن آن به هر کسی که به‌وجهی به تاریخ علاقه‌مند باشد، توصیه می‌شود.

...ع.ف.

"پیلطس به او گفت راستی چیست؟" (2) با این جمله یکی از معروفترین گفت‌وگوهایی که هرگز به ثبت رسیده است، پایان می‌پذیرد. اینکه این مکالمه بدون پاسخ به پرسش والی رومی ختم شود، بی‌یقین همواره در خاطر خواننده و نویسنده تاریخ تأسف برمی‌انگیزد. زیرا؛ غز غالباً به ما گفته می‌شود که موضوع تاریخ حقیقت، و هدف آن، کشف حقیقت است. بنابراین، تعریف موثق حقیقت، موهبتی آنچنان‌گرا نباشد که به قیاس در نمی‌آید. بسیاری از اوقات گفته شده که پرسش پیلطس تنها بظاهر صورت استهزاء داشت، و اندیشه واقعی او این بود که بگوید هیچ امیدی نیست که بتوان هرگز تعریفی از حقیقت به دست داد. اگر چنین بوده، شاید عاقلانه بتوان حدس زد که او در آن روزگار به پژوهشهای تاریخی اشتغال داشته است، زیرا در هیچ شغل دیگری انگیزه‌ای به این نیرومندی برای دل به یأس سپردن مانند آنچه در سخن وی بیان شده است، وجود ندارد. فرد خوشبینی که به ما اطمینان داده حقیقت سرانجام به قید قسم در اقرارنامه آشکار خواهد شد، بدون شك و کیل دادگستری بوده است؛ اردتمندان مخلص تاریخ هرگز ممکن نبود به چنین اصل جزمی و بی‌وجه و شادی‌بخشی ملتزم شوند.

اما همه می‌دانند که تعقیب هدف دست کم به قدر حصول آن سودمند است. پس‌رکی که شنیده است جایی که انتهای رنگین‌کمان به زمین متصل می‌شود خمی پر از زر دفن شده است و به دنبال آن می‌رود، در این جستجو اطلاعات گرانبها به دست می‌آورد. آدمی همینکه شعور گذشته‌بینی پیدا کند، هیچ حدی بر کنجکاوی او متصور نیست. تاریخ نامی است که بر ثمرات کوششهای وی برای ارضای این کنجکاوی می‌گذاریم. آغاز نخستین کوششها، سرگشتگی و تحریر به همراه می‌آورد. پیچیدگی پدیده‌های گذشته کمتر از پدیده‌های کنونی نیست، و دشواریابی و گریزندگی حقیقتشان نیز دست کمی از آنها ندارد. بنابراین، تاریخ به‌عنوان مجموعه واقعیاتی که باید در آنها تحقیق شود، نیازمند بخش‌بندیهای فرعی و تحلیل است. نه هر حقیقتی، بلکه برخی از جنبه‌ها و بعضی از انواع حقیقت، موضوع این علم است - البته اگر تاریخ، علم باشد. من کسی را سراغ ندارم که بجد ادعا کرده باشد که تمام پدیده‌های گذشته، بی‌هیچ فرق و تمایزی، به معنای درست در حوزه کار مورخ قرار می‌گیرند. همچنین می‌دانم که هیچ مسأله‌ای مانند مرزبندی آن حوزه - یعنی تعیین اینکه چه چیز در درون و چه چیزی بیرون آن جای می‌گیرد - باعث‌منازعه‌هایی به این خشونت و شدت نخواهد شد.

ولی از جهت مقصودی که در پیش دارم، فرض را بر این خواهم گذاشت که تاریخ در قلمرو خویش باید پدیده‌هایی مربوط به گذشته را احراز کند و توالی علی آنها را به تحقیق برساند و ارائه دهد پدیده‌هایی که در

رشد و بالندگی آدمیان در زندگی اجتماعی و سیاسی تأثیر آشکار داشته‌اند. گمان دارم این فرض سبب خواهد شد که همکارانم در این انجمن که عمیقترین احترام را به ایشان می‌گذارم، پشت گوش بخارند و آهی از دل نومید برکشند؛ اما چاره ندارم جز اینکه بانهایت بردباری عواقب این شناخت‌زدگی و بی‌احتیاطی خویش را تحمل کنم.

آریایی‌های بدوی چگونه خوکهایی را که بعد می‌خواستند بکشند و بخورند، پروار بندی می‌کردند (البته اگر هرگز آریایی‌هایی وجود داشتند و هرگز بدوی بودند و هرگز گوشت خوک می‌خوردند؟! آلکیبیادس (3) چه مواد آریایی را بیش از بقیه دوست داشت؟ کرمهایی که بر زخمهای قدیس شمعون ستون‌نشین (4) می‌لولیدند و هر گاه می‌لغزیدند و می‌افتادند او از شدت زهد و پارسایی دوباره آنها را می‌گرفت و سر جایشان می‌گذاشت، از نظر باکتری‌شناسی از چه‌نوع بودند؟ اسبی که جورج واشنگتن در نبرد مانم (5) بر آن سوار بود، چه رنگی داشت؟ همه این پرسشها به حقایق متعلق به گذشته مربوط می‌شوند. ولی آیا باید پاسخشان را تاریخ بنامیم؟

بدون شك، کسی که تأثیر هر يك از این پدیده‌ها را در رشد و بالندگی آدمی انکار کند، کفرگویی علمی کرده است. این روزها، هیچ علمی تا تعبیر خاص خود از تاریخ را اعلام نکند، از استواری شالوده خویش مطمئن نیست. بسیاری تعبیرها از اقسام گوناگون سخت با هم در رقابتند: از تعبیر بر پایه اقتصاد و جامعه‌شناسی گرفته تا تعبیر بر اساس فلز شناسی و آسیب‌شناسی و هواشناسی و ستار شناسی و زمین‌شناسی و (کسی چه می‌داند) شاید حتی هندسه. بنابراین، از احتیاط به دور است که کسی بگوید پوشیده‌ترین واقعیات متعلق به گذشته - حتی واقعیاتی که کسی به وجودشان گمان نمی‌برده است - فردا به عنوان محور سراسر زندگی و حال و کار بشر پای به صحنه نخواهد گذاشت. ولی فعلاً، تا اعلام آخرین کشف از این قبیل، هنوز حق داریم به راهنمایی سلسله‌ای از پیش فرضها آغاز به بررسی گذشته کنیم، از جمله اینکه پدیده‌هایی از آنگونه که ذکرشان گذشت، در درجه اول اهمیت نیستند.

تاریخ‌پژوهان وقتی با اموری سر و کار می‌یابند که می‌توان فرض کرد در درجات بالای اهمیتند، با انواع مشکلات مربوط به حقیقت‌یابی روبرو می‌شوند. باید در وقایع عینی، یعنی رویدادهایی که در شعور آدمیان مرتسم شده، و نیز در توالی زمانی آن رویدادها تحقیق کنند؛ و باید دست کم بکوشند بستگی علت و معلولی میان آنها برقرار سازند.

این آخرین کار به هیچ روی نباید دست کم گرفته شود. چنانکه اخیراً سر کرده صنف‌تاریخ‌نگاران امریکا، دکتر جیمسن (6)، با همان شدت و دقت معمول و معتاد خویش به ما هشدار داده است، "چشمه تاریخ، چشمه علیت است." تجزیه نیروها و کشف رابطه‌های نهفته در بُن‌جریان آن چشمه، به استعداد استثنایی و استفاده بی‌دریغ از نیروی عقلی و فکری نیازمند است. از حدود يك قرن پیش، مورخان علمی آن سخت کوشی سابق را در پروراندن این زمینه خاص به‌ظهور نرسانده‌اند و به عوض خواسته‌اند به این هدف ویژه برسند که در نخستین جنبه حقیقت که بالاتر ذکر شد، دقیقتر بررسی کنند. گفته‌اند باید بدانند دقیقاً چه روی داده است، و باید به این امر بر پایه شواهد اصیل آن روزگار آگاه شوند. باید فرض کنند که گزارشهای دست دوم و برگرفته از سایر منابع دروغ است. هر چه چنین گزارشی بیشتر در طول زمان راست پنداشته و پذیرفته شده‌باشد، احتمال دروغ بودنش بیشتر است، و اگر باز گردد به دورانهای عتیق که یادشان از خاطره‌ها زوده شده، رویداد مورد نظر هرگز به وقوع نپیوسته است، و قضیه به هیچ وجه به تاریخ مربوط نیست، بلکه به تاریکیهای پیرامون مردم‌شناسی یا جامعه‌شناسی ربط پیدا می‌کند.

تأثیر این روند فکری در بررسی و نگارش تاریخ در طول دو نسل گذشته، خیره کننده بوده است. گردبادی از نقد و نقادی قلمرو پر جمعیت سنتهای شبه تاریخی را در هم کوفته، و اعضا و جوارحی که از پیکرهای غرور آفرین و زیبا جدا شده همه جا در آن خطه پراکنده است. جستجوی مواد و مدارك اصیل، نخستین دلمشغولی تاریخ‌پژوهان شده و دست کم از دو جهت سودمند افتاده است: به انبوه اینگونه مواد و مدارك برای استفاده افراد دارای صلاحیت تألیف و تلیف، فوق‌العاده افزوده؛ و اشتغالی مفتون کننده ایجاد کرده است برای همه کسانی که وگرنه ممکن بود وارد کار پریشانی‌آور تألیف شوند و خوانندگان را به ستوه آورند. یکی از آشناترین و بیژگیهای انتشارات تاریخی اخیر، نسبت بزرگ تك نگاریهای مربوط به گردآوری مواد و مدارك بوده است به روایت‌های تاریخی شکل گرفته و سامان یافته ادبی.

پس چنین به نظر می‌رسد که نوعاً کار کسانی که امروز خویشتن را وقف تاریخ می‌کنند، پیگیری بی‌امان و واقعیت عینی است، یعنی آن چیزی که فی‌الواقع روی داده است، و تعیین چگونگی دقیق حدوث آن. این

برداشت دارای برخی نتایج و پیامدها بوده که کاملاً واضح است. نخست، گستره تاریخ را بسیار محدود می‌کند. دوم، بر نیروهای مادی در برابر نیروهای معنوی و روانی در زندگی انسان تأکید می‌گذارد. سوم، ملاحظات مربوط به بستگی علت و معلول را به‌کمترین حد می‌رساند، و تاریخ را صرف نظر از قضیه مقدم، به قضیه تالی محدود می‌سازد. و سرانجام، به‌طور ناروا توجه و احترام را منحصر می‌کند به آنچه حقیقت داشته در مقابل آنچه مردمان معتقد بوده‌اند که حقیقت داشته است.

هر تاریخ پژوه جدی با هیجانی که کشف و واقعیتهای مجهول یا فراموش شده به‌همراه می‌آورد، آشناست. شادمانی جوینده طلا یا الماس از یافتن رگه‌ای جدید، در مقایسه با شعف او هیجانی بسیار ملایم است. خرسندی ناشی از کشفهای تاریخی بویژه هنگامی شدت می‌گیرد و نمک پیدامی‌کند که به‌طور ضمنی دلالت داشته باشد بر نادرستی عقاید دیرین، و به کاشف امکان بدهد برجسته‌ترین و معتبرترین وقایع‌نگاران گذشته را قربانی بی‌اطلاعی و توهم معرفی کند. "باز آفرینی تاریخ" همیشه آگاهانه یا ناخودآگاه در ذهن پژوهنده صورت می‌گیرد، و او سرمست از کشف حقیقتی تازه، مستعد این می‌شود که باز آفرینی‌های حتی بزرگتری را پیش‌بینی کند. گذشته‌بشر همچنان گند و آهسته پیش چشمان او در جریان است، ولی اکنون جهش کوچکی با آن کشف جدید به وقوع پیوسته است که به نظر می‌رسد نیازمند مجرای بمراتب بزرگتری است.

چرا چنین است؟ چرا دستاوردهای پژوهش تاریخی با اینکه حقیقت هر رویداد گذشته را آشکار می‌کند، تصویر کلی را اینقدر کم تغییر می‌دهد؟ می‌خواهم در این مقام، به این پرسش توجه ویژه مبذول کنم. پاسخ ممکن نیست ساده باشد، و من هم سودای پاسخگویی کامل در سر ندارم. همین قدر می‌گویم که آنچه حقیقت دارد بیش از آنچه مردم معتقدند که حقیقت دارد مسیر تاریخ بشر را تعیین نمی‌کند و، بنابراین، کسی که پیش از همه از فلان رویداد گذشته مطلع می‌شود و آن را به اطلاع دیگران می‌رساند، احتمالاً با چیزی سر و کار می‌یابد که بخشی واقعی از تاریخ نیست. پدیده‌های زندگی اجتماعی اگر اساساً اراده آدمی موجبشان باشد، به لحاظ منشأ و توالی از شرایط به‌نحوی که به نظر هم‌روزگاران آن پدیده‌ها می‌رسد سرچشمه می‌گیرند، نه از شرایط آنگونه که قرن‌ها بعد واقعیتشان به مورخ آشکار می‌شود. اگر بنا باشد گذشته آینه عبرت و راهنمای سیاست‌گذاری قرار گیرد، عبرتی که از گذشته گرفته می‌شود و به‌صورت مبنای عمل درمی‌آید، از خطایی که در همان زمان نامش را تاریخ گذاشته‌اند گرفته می‌شود، نه از حقیقتی که مدتها بعد از پرده بیرون بیفتد.

در بسیاری موارد، واقعیت تاریخی مانند دانه ماسه‌ای است که به درون صدف راه پیدامی‌کند و به‌حدی کوچک و بیمقدار است که بسرعت از دیدگان پنهان می‌شود و مجهول می‌ماند. ولی کم‌کم لایه‌های اسطوره و افسانه‌گرداگرد آن را فرا می‌گیرند تا سرانجام مرواریدی پرتالو پدید می‌آید و نیرومندترین احساسات آدمیان را به جوش می‌آورد. رفته رفته از برکت‌زیبایی دل‌انگیز آن، هنر و دین و تمدن نضج می‌گیرند و پرورش می‌یابند، و به طمع تصاحبش دودمانها بر باد می‌روند و امپراتوریه‌ها واژگون و ویران می‌شوند. مورخ ممکن است این مروارید را بشکند تا آن دانه ریز ماسه را به ما بنمایاند؛ ولی نخواهد توانست متقاعدمان کند که آنچه بنای تاریخ را در دوره فاصل برافراشته، آن ذره بیمقدار بوده است.

بنگرید بر برخی از وقایع برجسته‌ای در تاریخ تاریخ که این نظریه را روشن می‌کند. از باب‌نمونه، تاریخ روم را در نظر بگیرید. هیچ چیزی مانوس‌تر یا شگفت‌آور از تأثیر تاریخ روم در پاره‌ای از مراحل زندگی متمدن اروپایی تا قرن نهم میلادی نیست. تا جایی که موجب تحولات اخلاقی و حقوقی و سیاسی ملت‌های اروپای غربی مقاصد و هدف‌های آگاهانه آدیان بود، آنچه به‌آن مقاصد و هدف‌ها شکل داد، سرمشق‌های گرفته شده از تجربیات مضبوط رومیان بود. رهبران بزرگ اندیشه و عمل همگی در سنتها و روایات مربوط به روم قدیم - یعنی ظهور و عظمت و انحطاط آن - مستغرق بودند. علمای الاهیات و حقوقدانان و سیاستمداران، چه از سلاک‌کشیشان و چه غیر ایشان، برای چاره‌یابی بر مشکلات قرون وسطا و عصر جدید، به نهاد‌های مردم روم رجوع می‌کردند، و کم نبود مواردی که به راه حلی هم دست می‌یافتند. ولی خصلت و ویژگی تاریخی که مسیر زندگی متمدن اینگونه به آن وابستگی داشت، چه بود؟ همان تاریخی بود که عمدتاً در لیویوس (7) و ورگیلیوس (8) مشاهده می‌کنیم، یعنی انبوهی از اسطوره‌ها و افسانه‌ها و سنتها و روایتها و خیالپردازیهای میهن‌پرستانه که به منظور تجلیل از مردمی نه چندان سزاوار تجلیل، در آنها جان دمیده شده بود. دل‌آوری و مردانگی نخستین پهلوانان رومی همچون کینکیناتوس (9) و کامیلوس (10) و دیگران؛ فرزانی ایزدوار قانونگذارانی که قانون اساسی جمهوری روم را ابداع کردند و دولتمردانی که آن را به کار بستند؛ نبوغ شکوهمند سرداران و کمال دستگافنظامی در روزگار کشورگشاییهای با عظمت؛ اینها همه را مورخان نقاد قرن نوزدهم به سطحی فراخور اهمیتشان فرو کاستند. اما این کار پس از آن صورت گرفت که عناصر افسانه‌واری که بعداً آنچنان با بی‌رحمی از تاریخ روم ریشه کن شد، در طول

قرون و اعصار به اندیشه و کردار و آرزوهای آدمیان شکل بخشید - یعنی پس از آنکه دانته رحمت الاهی را شامل حال روم مشرک گردانید و جایگاهی ضروری در مراتب رستگاری بر طبق دین مسیح به آن اختصاص داد و بدین وسیله روند تفکر قرون وسطا را تثبیت کرد؛ پس از آنکه مرد بی اعتقاد و سردباوری مانند ماکیاولی دستورهای زیرکانه و مدبرانه خویش را برای تمشیت امور شهریار و مردم از قصه های رومولوس (11) و نوما (12) و ویرگینیوس (13) و فابیوس (14) بیرون آورد و از این راه در امور قرنهای شانزدهم هفدهم تأثیر عمیق گذاشت؛ و سرانجام پس از آنکه محققى همچون منتسکیو در سرگذشت عظمت و انحطاط روم به شواهد خیره کننده اصولی برخورد که در کتاب معروف روح القوانین آنها را به نسلهای بعد آموخت.

در اوایل قرن نوزدهم، نیبور (15) آغاز به اثبات این قضیه کرد که دانته و ماکیاولی و منتسکیو هر قدر هم در نتایجی که گرفته اند هوشمندی و ابتکار چشمگیر به خرج داده باشند، در واقعیتی که مسلم گرفته اند متأسفانه به خطا رفته اند. اگر هر يك از آن متفکران امروز زنده بود، نمی توانست بپذیرد که آنچه اکنون در زمینه تاریخ روم از حسن قبول برخوردار است، مربوط به کشوری است که نامش به گوش او خورده است. رومولوس و نوما و سرویوس تولیوس (16) و کل سلسله ای از چهره های دیگر که زندگی و احوالشان سرچشمه پندهای شیرین بود اکنون دور شده اند و به قلمرو اساطیر پیوسته اند؛ صورتی که نهادهای سیاسی و مدنی رومی اکنون پیدا کرده اند آنچنان دگرگون شده است که با استنتاجهایی که روزی براساس آنها می شد، در تناقض آمده است. فاصله درازی افتاده است بین تصور قرن نوزدهم از تاریخ روم، و تصویری که قرنهای درازمان مردم تأثیر و نفوذ داشت و می شد با آن شعبده بازی کرد.

البته هستند کسانی که نمی پذیرند که هیچ تصویری از روم، چه راست و چه دروغ، هرگز در اعصار بعد واقعاً تأثیری در مسیر تاریخ داشته است. همه شنیده ایم که چیزهایی که واقعاً و حقیقتاً توالی امور بشری را تعیین می کنند، باید دارای اهمیت و معنای اقتصادی باشند؛ و نظامهای اجتماعی و سیاسی بر حسب حجم عرضه مواد غذایی و فلزات و کژرویهها و دگرگونیهای پیش نشده بازرگانی و سایر مسائلی از این قبیل شکل می گیرند و شکوفا می شوند و به راه انحطاط می افتند که مسلماً مستقل از اراده آدمیان است؛ و، بنابراین، رجوع به تجربه های آگاهانه انسان در گذشته، به منزله فریاد بیهوده موجودات گمراهی است که نمی توانند تصور ناتوانی و ناچیزی خویش را بپذیرند. اگر حقیقت مطلب این باشد، و اگر برای تبیین کافی همه پدیده های اجتماعی و سیاسی باید فقط به قانون بازده نزولی (17) و نوسانهای ارزش طلا و سایر اینگونه علت های غیر شخصی رجوع کرد، پس مقایسه تأثیر تاریخ راست و تاریخ دروغ بی فایده است، و این نوشته نیز باید فریاد بیهوده موجود گمراه دیگری به شمار آید.

ولی اجازه بدهید مراجعه کنیم به شاهد دیگری از گرایش که با علاقه، ولو بخطا، سعی در پیگیری آن داریم. حتی نرم نشدنی ترین پیرو تعبیر اقتصادی تاریخ در انکار این قضیه درنگ خواهد کرد که در ظرف دو هزار سال گذشته (اگر نگوئیم بیشتر) تاریخ قوم یهود آنگونه که در عهد عتیق [یا تورات] به ثبت رسیده، در میان عوامل فرهنگی مؤثر در جهان مسیحی جایگاه بسیار مهمی داشته است، و در نزد قوی فکرتین افراد سی نسل، دارای این خصلت جلومگر شده که سندن واقعیات دقیقی است که خداوند از طریق وحی به آدمیان ابلاغ کرده است صریحاً به منظور اینکه در امورشان در این دنیا راهنمای خطاناپذیری داشته باشند. این سند همه چیز را در بر می گرفته است. اصل و منشأ نوع بشر را روایت می کرده، و بی وقفه فرجام کار او را با پیشگویی نشان می داده است. به تفصیل سخن می گفته، و کوچکترین جزئیات سیر تحول اجتماعی و حقوقی و سیاسی قوم برگزیده خدا را می نمایانده است. هیچ مسأله ای در تدبیر ملک یا رفتار فردی نبوده است که نمی شده با استناد به این تاریخ به آن پاسخ داد و به آن پاسخ نداده اند. در طول هزار سال تحول در اروپای غربی، امپراتوران و پاپها و شاهان و اسقفها و همه مراجع کوچکتر با استناد به رویه بنی اسرائیل خویشتن را سرپا نگهداشتند. در آن هزار سال، شاید موجب توالی پدیده ها واقعاً نوسانهای ارزش طلا یا قانون بازده نزولی بود؛ اما هیلد براند (18) و اینوکنتیوس سوم (19) و بونیفاکیوس هشتم (20) و شارل پنجم (21) و مارتین لوتر همه فکر می کردند و می گفتند که وقتی تصمیم گرفتند برای تأثیر گذاردن در امور لااقل از کوشش فروگذار نکنند، انگیزه بزرگشان مشیت ایزدی بود آنگونه که در عهد عتیق به وحی آشکار شده است.

برای هر نوع فعالیت اجتماعی و سیاسی در جهان مسیحی، در تاریخ بنی اسرائیل سابقه ای یافت می شد. در سرگذشت آن قوم، پادشاهان جواز الاهی برای سلطنت مطلقه می یافتند، جمهوری طلبان برای حاکمیت مردم، و میانروها برای شکل مختلط حکومت. اگر می خواستند از شر حاکمی جبار خلاص شوند، می دیدند سموئیل هنگامی که آجاج را در حضور خداوند پار پیاره کرد (22)، و همچنین ایهود (23) و یهو (24)، راه

این کار را هموار ساخته‌اند. اگر بر آن می‌شدند تا قومی را نابود کنند، می‌دیدند سرنوشت عمالیک(25) و قبایل نافرمان کنعان الگویی برای ابراز لیاقت و کفایت است که خداوند نیز آن را روا دانسته است. آلیگانیان(26) در تولوز، پیروان پاپ در درویدا(27) و [سرخیوستان] پیکوات(28) در [ایالت] کنه نیکات [در امریکا] با مسرت تمام قتل عام شدند، زیرا تقوا و پارسایی ایجاب می‌کرد که بنابه دلایل تاریخی مذکور در تورات، مشیت الاهی بدین‌وسیله به اجرا در آید. در اینجا لازم به تفصیل نیست که رشد و توسعه اجتماعی و اقتصادی و سیاسی کشور امریکا در نخستین مراحل حیات تا حد اشباع بر محور اندیشه‌های برگرفته از تاریخ عهد عتیق دور می‌زد. همین‌قدر می‌گوییم که لاقل یکی از دانشمندان معتبر، سراسر نظام‌سیاسی آن کشور را مرهون تأثیر حکومت اسرائیلی مآبانه‌ای می‌داند که در کتاب مقدس تشریح‌شده است.

حال ببینیم این مجموعه روایات تاریخی که قرنهای دراز یکی از عوامل نیرومند در فعالیت‌های آگاهانه جهان مسیحی بود، اکنون در چه وضعی است. روح نقاد قرن نوزدهم با مدارک و سنت‌های باستانی یهود چگونه معامله کرده است؟ پاسخ بقدری روشن است که احياناً نیازی به گفتن نیست. [حضرت] آدم از حیث اهمیت تاریخی با رومولوس در يك رديف قرار می‌گیرد. محنتها و پیروزیهای بنی‌اسرائیل شکل حماسی تجربه‌ای معرفی می‌شود که بسیاری از قبایل کوچگر مشرق زمین نیز نظیر آن را داشته‌اند. پهلوانان و قانونگذاران و رهاندگان آن قوم مانند همین‌گونه کسان در میان رومیان، به سطح افراد عادی بشر تنزل داده شده‌اند. گفته می‌شود می‌دانیم که نهادهای اجتماعی و سیاسی بنی‌اسرائیل ذاتاً با نهادهایی که همه اقوام بدوی در شرایط مشابه به وجود آوردند و تکمیل کردند فرقی نداشت، و نباید نمونه‌ای برای هدایت سایر ملل به‌شمار رود. اثبات می‌شود که گردآورندگان مدارک و اسناد و وقایع نگاران یهودی نیز مانند مورخان بیشتر ملت‌های دیگر فاقد منبع الهامی خطانپذیر بودند.

آیا تاریخ قوم بنی‌اسرائیل آنگونه که اکنون تغییر صورت داده، هرگز خواهد توانست مانند هنگامی که هنوز خصلت باستانی‌اش محفوظ بود، دوباره در انگیزه‌های آدمیان تأثیر بگذارد، همان‌طور که مثلاً در قرنهای شانزدهم و هفدهم می‌گذشت؟ اکنون که می‌دانیم اسناد ما در شرح‌سوانح زندگی [حضرت] موسی هزار سال پس از مرگ او در مکتوبات تبلیغی - اخلاقی و دینی شکل گرفت و همان‌قدر موثق و قابل اعتماد است که مثلاً زندگینامه‌ای که امروز از آلفرد کبیر(29) به‌منظور تحکیم وحدت ملل انگلوساکسون نوشته شود، آیا به‌رغم این اطلاع و آگاهی، باز هم موسای کتاب مقدس به میهن‌پرستان ملت‌های مختلف الهام خواهد بخشید؟ آیا اکنون که می‌دانیم نظام حکومت قدیم یهود بیشتر در پرتو امید به آینده توصیف شده است تا با شناخت کارکرد واقعی آن در گذشته‌های دور دست، آیا تدوین کنندگان قوانین اساسی کشورها هرگز دوباره خواهند خواست نوری از آن کسب کنند؟ به هر حال، يك پاسخ به این پرسشها می‌توان داد. در حق تاریخ یهود نیز مانند تاریخ روم باید گفت: اعتقاد به آنچه دروغ بوده بیش از شناخت آنچه راست بوده در کردار آدمیان تأثیر داشته است.

ولی اینجا هم باز باید مکت کنیم و قائل به شرط و قید شویم. به ما خواهند گفت این نشان عقب‌ماندگی از زمان است اگر گمان کنیم که کارهای مردم قرون وسطا تحت تأثیر اعتقاد به تاریخ یهود (خواه راست و خواه دروغ) صورت گرفته است. طرفداران تعبیر اقتصادی به ما اطمینان خواهند داد که تعارض پاپ و امپراتور، در واقع کشمکش بر سر زمین بین دو گروه آزمند انحصارطلب بوده است. پیروان تعبیر بر اساس هواشناسی از روی اندازه مقطع درخت‌های سکویا(30) در کالیفرنیا به ما نشان خواهند داد که موجب جنگ‌های صلیبی کاهش بارندگی در آسیای مرکزی بوده است، و نیازی به مراجعه به اعتقادات تاریخی پطرس گوشه‌نشین(31) یا برنارد قدیس(32) نیست. انبوهی از تعبیرگران متفرقه با قاطعیت خواهند گفت که مخلوطی از ناسازگاریهای نژادی و مالی و هنری، لوتر را به شورش برانگیخت، و در آن میان، معتقدات رهبران در خصوص تاریخ کتاب مقدس عاملی ناچیز و چشم پوشیدنی بود. اگر این تعبیرگران جملگی حق داشته باشند، مقایسه میان افکار درست و نادرست درباره تاریخ یهود را باید بی‌فایده دانست و رها کرد.

آنچه را خواسته‌ام با شاهد آوردن جنبه‌های عمومی تاریخ روم و تاریخ یهود روشن کنم، همچنین می‌توان باسانی از بررسی برخی نمونه‌ها در زمینه‌های دیگر نیز مشاهده کرد. اصل و منشأ آن دژ استوار آزادی و عدالت، یعنی دادرسی با حضور هیأت منصفه را مثال می‌زنم. در طول شش قرن تاریخ انگلستان، صادقانه و صمیمانه عقیده بر این بود که یا منشأ یا ضمانت‌مؤثر، یا هم منشأ و هم ضمانت مؤثر، محاکمه با حضور هیأت منصفه در "ماگناکارتا"(33) است، زیرا این عبارات بوضوح در ماده 39 آن دیده می‌شد: "هیچ فرد آزادی را نمی‌توان دستگیر یازندانی یا مصادره اموال کرد یا از حمایت قانون محروم ساخت یا تبعید یا به

هر نحوی نابود کرد، همچنین ما متعرض او نخواهیم شد و کسی را به تعرض او نخواهیم فرستاد، مگر به حکم قانونی همگان او یا به موجب قانون سرزمین."

فورتسکیو و کوک و هیل و بلکستون(34) و متخصصان کوچکتر تاریخ حقوق اساسی انگلستان خروارها کاغذ و جوهر مصرف کردند تا بلکه بتوانند بارونهای رانی‌مید را که حقوق بشر را باچنین آئیندنگری و خردی و به‌وسیله ضمانتی اینچنین عام‌المنفعه برای نسلهای آینده محفوظداشته بودند، به‌حد کافی بستایند. بنابراین، وقتی کسی سخنان مطمئن‌ویگها و مخالفان امتیازات ویژه را می‌خواند، گاهی در فهم این نکته به‌اشکال برمی‌خورد که "ماگنا کارتا" ممکن‌بوده آگاهانه به چه منظوری غیر از فراهم آوردن شالوده‌ای استوار برای محاکمه با حضور هیأت‌منصفه تدوین شده باشد. همین فکر عمدتاً به امریکا نیز منتقل شد، به‌نحوی که می‌بینیم تاگر(35) و استوری(36) و بقیه آباء حقوق، "ماگنا کارتا" و هیأت منصفه را شالوده نهادهای ضامن آزادی در آن کشور و از یکدیگر انفکاک‌ناپذیر می‌دانند.

تصور پیوند "ماگنا کارتا" با دادرسی با حضور هیأت منصفه، در طول قرون به تحقق و حفظ حکومت قانون بسیار کمک کرد و کسی شکی در این باره ندارد. ولی نقد تاریخی در قرن نوزدهم ثابت کرد که این پیوند و بستگی، به‌عنوان یکی از واقعیات تاریخ، بکلی بی‌بنیاد است. "حکم‌همگان او(37)" که در ماده 39 آمده، یکسره غیر از رأی هیأت منصفه(38) است. هنگامی که "ماگنا کارتا" نوشته شد، چیزی به اسم محاکمه متهم با حضور هیأت منصفه در قانون انگلستان وجود نداشت. منشور بزرگ آزادیها در آن سرزمین، دادرسی با حضور هیأت منصفه را نه ایجاد، نه جایز و نه تضمین کرد. واقعیت مطلب این است. اما هر کسی که با تاریخ انگلستان حتی آشنایی متوسط داشته باشد، خود باسانی می‌تواند تخمین بزند که تصور عکس این واقعیت چه نقش‌بزرگ و مهمی در تاریخ ایفا کرده است؛ و این باز مورد دیگری است از اینکه، نه آنچه واقعاً روی داده، بلکه آنچه به‌عقیده مردم روی داده، به‌طور مؤثر (و بظاهر سودمند) در توالی امور بشرکارگر می‌افتد.

تا اینجا خواسته‌ام برای روشن کردن موضوع بحث، شواهدی بیاورم از سوء تصورات کهنه و ریشه‌داری که خاستگاه آنها در هیچ عمل ارادی انسان یافت نمی‌شود. به‌وقت و زحمتی که باید صرف کنیم نمی‌ارزد که به ذکر یکایک انبوه نمونه‌هایی بپردازیم که نشان می‌دهند به انگیزه منافع‌سیاسی یا شخصی، چگونه تاریخ عمداً به جعل و دروغ آلوده شده است. تحریف و کژنمایی آگاهانه و ارادی واقعیات همیشه یکی از ویژگیهای سیاست و دیپلوماسی بوده و بسیاری از جالبترین مسائل و مشکلات را برای مورخان ایجاد کرده است. اندکی بیش از چهل سال پیش، یکی از موارد ذخیره‌کننده اینگونه تحریفها اروپا را به لرزه در آورد. امپراتوری آلمان در 1870 پایه عرصه وجود گذاشت، و باعث تولد آن، یک دروغ بود. اطلاع ما از این امر، مبتنی بر شهادت کاملاً مستند خود دروغ‌گوست. بیسمارک می‌خواست فرانسه را بزور به جنگ بکشاند و از اینکه دیپلوماسی او برای رسیدن به این مقصود ظاهراً شکست خورده بود، در نومییدی عمیق به سرمی‌برد. ولی در همین حال مراسله‌ای از پادشاه پروس حاوی گزارش آخرین گفت‌وگوی او با سفیر فرانسه دریافت کرد. ملاقات شاه و سفیر کاملاً دوستانه بود. اما بیسمارک بلافاصله متن‌مراسله را به نحوی تغییر داد و پیچانید و به اطلاع عموم رسانید که آلمانیها خیال کردند سفیر به‌پادشاه اهانت روا داشته، و فرانسویها بعکس پنداشتند که پادشاه به سفیر توهین کرده است. نتیجه آنچنان فورانی از احساسات در هر دو کشور بود که فوراً جنگی سرنوشت‌ساز برانگیخت و به سقوط فرانسه و تأسیس امپراتوری آلمان انجامید.

تاریخ امریکا نیز پر از مواردی است که به‌لحاظ وقاحت و بدخواهی شاید کمتر از آنچه گفتیم نیست، با این تفاوت که، تا جایی که می‌دانم، در هیچ موردی فاشگویی، بدون اعتنا به اصول، مانند اعتراف صریح بیسمارک به سهم خود در آن تقلب و فریبکاری دیده نمی‌شود. یکی از نمونه‌ها، دست بردن در پرونده درد اسکات(39) است تا وانمود شود که رئیس دیوانعالی کشور امریکا رأی داده که سیاهپوستان دارای هیچ حقی نیستند که سفیدپوست ملزم به رعایت آن باشد. چنین تفسیری از آن رأی حتی تا امروز در کتب و نشریاتی که کمابیش ادعای آبروی علمی دارند، مشاهده می‌شود. ولی به جای ذکر نمونه‌ها و شواهد بیشتر، بد نیست اکنون به بعضی از نتایجی بپردازیم که ممکن است از کل مطلب گرفت.

جای هیچ مناقشه نیست که روح نقادی در تاریخ‌نویسی قرن نوزدهم برخی نتایج شگفت‌انگیز داده است. زندگی گذشته بشر را به‌نحوی بازسازی کرده است که اهمیتش از دگرگونی‌هایی که علوم فیزیکی در تصورات ما از جهان مادی پدید آورده‌اند، کمتر نیست. پس شگفت نیست که شکاکیت بر سراسر صنف مورخان چیره شده است، و فقط سرسخت‌ترین و بی‌باک‌ترین تاریخ‌نگاران هنوز جرأت می‌کنند حتی پیش یا افتادترین مطالب را بدون استناد به‌مآخذ اصلی در پانوشتها، در نوشته خود بیاورند. شگفت نیست که

جستجوی خستگی‌ناپذیر برای یافتن واقعیات تازه، هر فعالیت دیگر تاریخ‌پژوهان را تحت الشعاع قرار داده است. وشگفت نیست که حاصل جستجو برای یافتن واقعیات تازه از قسم عینی، غفلت از واقعیات‌دیرین از قسم دیگر و مطالعه و سنجش آنها به نحو شایسته شده است. ما مقهور شکوهدستاوردهای خود در کشفهای تازه و سرمست از برتری خویش به نسلهای نگون‌بخت پیشین شده‌ایم. یک ردیف آجر نو یافته در بین‌النهرین یا یک مقبره تازه گشوده در کرانه نیل کافی است که اطلاعاتی نوظهور درباره تیگلت پیلسر (40) و سلسله شانزدهم به ما بدهد، و بلافاصله به حال‌یونانیان نسل پریکلس رقت آوریم که، با همه فرهیختگی، از این اطلاعات محروم بودند. از کاوشهای باستانشناسی در آرگوس (41) و کرت به شناختی از پهلوانان هومر دست می‌یابیم که حتی دانشمندترین مردان روم باستان در عهد قیصر آگوستوس به خواب هم نمی‌دیدند. به حال‌رومیان حتی بیش از یونانیان مترحم می‌شویم و به داوری قضا که می‌گفتند تمدن روم عمقی نداشت و صورت ظاهری بیش نبود، اعتمادی تازه پیدا می‌کنیم. نقد تاریخی و ادبی کتاب مقدس به ما نشان می‌دهد که [حضرت] داود، شاه یهودیان، نه آنقدر زور و نه آنچنان حنجره‌ای داشت که در عهد عتیق [تورات] به وی نسبت داده می‌شود؛ احتراممان به قرون وسطا یکسره ازدست می‌رود هنگامی که می‌بینیم متفکران آن دوران، داود را در همه امور بزرگ و ظریف زندگی سرمشق و سرچشمه الهام قرار داده بودند. حس تحقیرمان نسبت به قرون و اعصار کم‌کم افزون می‌شود تا سرانجام نسبت به قرن هجدهم به اوج می‌رسد، هنگامی که گیبین، أسوه تاریخ‌نگاری‌روزگار خویش، "سقوط" امپراتوری روم غربی را با جزئیات دلخراش شرح می‌دهد، حال آن‌که هر شاگرد مدرسه‌ای در عصر خجسته ما از همکاران درخشانمان می‌آموزد که آن امپراتوری اساساً هیچ‌گاه "سقوط" نکرد.

برای پی بردن به خطرهای ناشی از اهمیت دادن بیش از حد به حقایق نو یافته در تاریخ، نیازی به غور و تأمل طولانی نیست. کسانی گمان برده‌اند که موسی و رومولوس و نوما واقعاً آنگونه بوده‌اند که مدتهای دراز تصویر می‌شدند، و همچنین اعتقاد داشته‌اند که دادرسی با حضور هیأت منصفه را "ماگنا کارتا" تضمین کرده است. ما ناظران روشن‌اندیش، پرداختن به عقاید اینگونه کسان را دون شأن خود می‌دانیم، و ناگاهانه احساس می‌کنیم که در احوال و امور خودچنین مردم نادانی، کمتر چیزی وجود داشته که در خور توجه دانشوران آبرومند باشد. این البته، از نظر منطق، مغالطه‌ای وحشتناک است، ولی وجود و تأثیر آن در حال حاضر انکارپذیر نیست و بسا که سهمی داشته باشد در دور شدن پرشوق و حرارت نسل جوانتر تاریخ‌پژوهان، بویژه در کشور ما آمریکا، از حوزه تاریخ قرون وسطا. سه کس را در نظر دارم، هر سه زیر چهل سال، که به وسیله بررسیهای شایان توجه در تاریخ قرون وسطا درجه دکتری گرفته‌اند و اکنون مقام‌اسنادی دارند. ولی در آثار جدی و محققانه‌ای که از قلم هر یک تراویده، اولی با نهایت بی‌ رغبتی فقط تا صلح وستفالی (42) به گذشته برمی‌گردد، دومی محور کوششهایش نیمه نخست سده نوزدهم است، و سومی با افتخار اعلام می‌کند که به هیچ چیزی که پیش از 1870 روی داده باشد علاقه واقعی ندارد.

راه دفع شرور و آفاتی که ممکن است در گرایشهای ذکر شده نهفته باشد، به روی ما باز است. باید بی‌پرده اذعان کنیم که هر چه به‌زعم فلان عصر یا فلان مردم راست بوده، برای آن عصر یا آن مردم حقیقت داشته است. واقعیات عینی مربوط به آدم ابوالبشر و موسی و محاکمه با حضور هیأت منصفه و رومولوس هیچ رابطه علی با امور اروپای قرن شانزدهم نداشتند است؛ اما افکار و تصورات درباره آن موضوعات دارای بستگی علت و معلولی نزدیک با وقایع اروپا در آن سده بوده است. مورخی که درباره آن قرن به پژوهش مشغول است، باید گستره و محتوای افکار و تصورات شکل دهنده به فرهنگ آن دوره را معین کند. اینکه آیا افکار مزبور بر طبق ملاکهای سایر دوره‌ها درست بوده یا نادرست، هیچ دخلی به مسأله ندارد. تنها چیزی که به کار مورخ مربوط می‌شود این است که افکار و تصورات مورد بحث، بِن مایه فعالیت‌های آدمیان در آن عصر بوده است.

این اصول بررسی تاریخی، برای همگان آشنا و بی‌چون و چراست. اما عمل کردن به آنها، مسأله‌ای دیگر است. بویژه با توجه به گردبادی از نقادی و کشفهای تازه که در سده نوزدهم زیدین گرفت، احترام به عقاید تاریخی عصرهای محروم از اینگونه مزیتها، اکنون بی‌نهایت دشوار شده است. نازیدن ما به دستاوردهای عصرمان، همه داوریهایی ما را درباره گذشته به‌اعوجاج می‌کشاند. بر این عقیده‌ایم که مغزهای متفکر نسلهای دور دست بیهوده کوشیده‌اند با هوشمندی و کیاست بی‌مانند نظامی از نهادها بر شالوده تعالیم موسی یا نوما بنیاد نهند. هر قدر هم چنین کوششی دقیقاً با مقتضیات آن زمانه سازگار بوده، ما با بی‌علاقگی و رخوت سرگذشت‌تکوبین آن نظام را دنبال می‌کنیم. تنها هنگامی به شوق می‌آییم و آتش علاقه در دلمان زبانه می‌کشد، که مغزهای متفکر مزبور تصادفاً به اندیشه‌ای مقبول و باب طبع مردم روزگار ما رسیده‌باشند. بلافاصله همه توجهمان جلب می‌شود به این واقعیت تصادفی که در موقعیت آن روز چیزی وجود داشته که پیشاپیش خبر از اندیشه یا دستاوردی در قرن شگفت‌انگیز بیستم بدهد، و بکلی بی‌اعتنا

می‌مانیم به اینکه نظام نهادهای یاد شده با چه هوشمندی و تدبیری با نیازها و محیط آن عصر تطبیق داده شده بود.

در تاریخ پژوهی، امروزه نیاز مبرم و اساسی ما به فروتنی است. واقعیات گذشته هرگز به‌طور علمی درک نخواهد شد تا وقتی که تاریخ‌پژوهان در برابر کامیابیهای ما در معکوس کردن اعتقادهای کهن خیره و مبهورت بمانند. بدترین ابزار برای فهم کردار کسانی که روشن‌بینی ما رانداشته‌اند، حس تحقیر نسبت به آنهاست. مردم سده‌های گذشته نیز با همه سوء تصور ایشان درباره آدم ابوالیشر و رومولوس و محاکمه با حضور هیأت منصفه، اغلب بسیار شبیه ما فرزندان خردمندترشان می‌اندیشیدند و عمل می‌کردند. هر کس از تیزبینی تاریخی بهره‌مند باشد، به‌صفتی در ایشان پی خواهد برد بسیار نزدیک به آنچه سابقاً فطرت انسانی نامیده می‌شد. اینکدر بسیاری موارد تحت تأثیر جهل و خطا عمل می‌کردند، تاریخشان را باید بیشتر جالب نظر کند، نه کمتر. دست کم اینکه زندگی می‌کردند و عمل می‌کردند و کارهایی انجام می‌دادند.

لوز دیکینسن(43) با همان هوش و تیزبینی همیشگی چه خوب به قلب مسأله نفوذ می‌کندهنگامی که می‌نویسد:

اینکه فلسفه یا دین گذشته‌ای را بگیری و به آزمایشگاه بری و بخواهی حقیقت آن را بیازمایی و اگر از بوته آزمون سر بلند بیرون نیامد، دورش بیندازید، مسأله است با سوءفهم کامل ارزش و معنای آن. پرسش واقعی این است که چه زندگی استثنایی یا شگفت‌آور یا غم‌انگیز یا خنده‌آوری صرف ایجاد این نمونه‌گرانبها شده است؟ این فلسفه‌ها دین چه امکانهایی را نخستین بار در جهان آشکار کرده است؟ اگر شمّ زندگی دارید، باید اینگونه به آن بنگرید.

بر سبیل توجیه، عده‌ای معتقدند که تاریخ‌پژوهی درس عبرتی برای امروز است؛ جمعی دیگر می‌گویند تاریخ‌پژوهی سیر تکوینی وضع کنونی را دنبال می‌کند و به ما بینایی بیشتری نسبت به احوالمان می‌دهد. به هر حال، بر هر یک از این دو مینا، تاریخ‌پژوه موظف است برحس تحقیر خود نسبت به اعتقادهای نادرست کسانی که با آنان سر و کار دارد، با فروتنی کامل‌چیره شود. کار او ارائه رویدادهای گذشته بر حسب توالی علی آنهاست: یعنی نه این یا آن رویدادی نفسه و بنتهایی، بلکه این رویداد به عنوان علت آن رویداد، و رویدادی دیگر به عنوان معلول آن. تاریخ‌پژوه باید نیرومندترین عامل در این زنجیره علت و معلول را اعتقادهای آدمیان بداند، مگر آنکه حاضر باشد از تعبیر اقتصادی تاریخ یا همه آن تعبیرهای متفرقه‌ای که گفتیم به‌شدیدترین صورت پیروی کند. به هیچ وجه مهم نیست که اعتقادی درست یا نادرست باشد منتسب در روح القوانین می‌نویسد: "در میان ملتی آزاد، اغلب اهمیت ندارد که افراد غلط‌استدلال کنند یا درست؛ فقط کافی است که استدلال کنند، زیرا آزادی از تعقل و استدلال می‌شکند." این حکم در مورد اعتقادهای مردم درباره تاریخ نیز صادق است، خواه تاریخ‌خودشان باشد و خواه دیگران. آنچه اهمیت دارد خود اعتقادات است، چه درست باشد و چه نادرست، زیرا موضوع تاریخ بر شالوده اعتقادات شکل می‌گیرد.

بدین‌سان، باز می‌رسیم به چکیده کل مطلب. هر چه راجع به معنا و اهمیت دگرگونی‌های عمیقی بگویم که از بسیاری جهات در شناخت تاریخی در قرن نوزدهم روی داد، باز هم کم‌گفته‌ایم. و هر چه در باب تغییر نگرش عمومی به تاریخ بگویم که محصول آن دگرگونیها بود، باز هم مبالغه نکرده‌ایم. با اینهمه، از یک جهت باید نهایت احتیاط را در مواجهه با این وضع تازه به‌کار ببریم. مورخ وقتی از کشفهایی شادمانی می‌کند که اعتقادهای گذشته را معکوس کرده است، باید جانب فروتنی و اعتدال را بگیرد. باید به یاد داشته باشد که معکوس شدن اعتقادات عطف به‌ماسبق نمی‌کند و در اندیشه و کردار نسلهای بی‌خبر از واقعیت امر، تأثیر نمی‌گذارد. مختصر آنکه باید به خاطر بیاورد که در بخش اعظم تاریخ، خطا بیش از حقایق نو یافته اهمیت دارد.

1. William A. Dunning, Truth in History, in Herman Ausubel, ed., The Making of Modern Europe (New York: The Dryden Press, 1951), Vol. I, pp. 14 - 27.
2. وقتی یهودا به عیسی خیانت می‌کند و یهودیان آن حضرت را می‌گیرند و به دیوانخانه به نزد پلاطس والی رومی

- سرزمین یهودیه می‌برند تا او حکمرانه مصلوب کردنش بدهد، گفت‌وگویی بدین شرح بین وی و عیسی روی می‌دهد: "پس پیلطس باز داخل دیوانخانه شد و عیسی را طلبیده به او گفت آیاتو پادشاه یهود هستی؟... عیسی جواب داد تو می‌گویی که من پادشاه هستم. از این جهت متولد شدم و به جهت این در جهان آمدم تا به راستی شهادت‌دهم و هر که از راستی است سخن مرا می‌شنود. پیلطس به او گفت راستی چیست؟ و چون این را بگفت باز به نزد یهودیان بیرون شده به ایشان گفت من در این شخص هیچ عیبی نیافتم..." الخ "انجیل یوحنا"، باب 18. (مترجم)
3. Alcibiades (حدود 450 تا 404 ق م). سیاستمدار و سردار آتنی و دوست سقراط که به زیبایی وی‌پروایی شهره بود. (مترجم)
4. 954 - 093 (St. Simeon Stylites م). زاهدی اهل سوریه که سی سال آخر عمر را بر بالای ستونی به ارتفاع 20 متر گذراند (ریشه لقب او واژه یونانی stylos به معنای ستون است). او از آنجا موعظه می‌کرد و بسیاری را به کیش خود در آورد و از طریق مریدانش تأثیر معتدبه بر جای گذاشت. (مترجم)
5. htuoMnoM .
6. تصور می‌رود غرض 1895 - 1937 (J. F. Jameson م) مورخ آمریکایی باشد که از 1905 تا 1928 مدیر بخش پژوهش‌های تاریخی در مؤسسه کارنگی در شهر واشنگتن بود، و از 1928 تا هنگام مرگ، رئیس بخش نسخه‌های خطی کتابخانه کنگره آمریکا. (مترجم)
7. Titus Livius (یا Livy: 59 ق م تا 17 م). مورخ رومی. نظریات دانشمندان قرون وسطا درباره تاریخ روم عمدتاً مأخوذ از نوشته‌های او بود. (مترجم)
8. Publius Vergilius Maro (یا Vergil: 70 تا 19 ق م). شاعر رومی. (مترجم)
9. Lucius Cincinnatus (تولد در حدود 5 19 ق م). سردار با تدبیر و دلاور رومی که به ساده زیستی و توانایی و پارسایی شهره نسل‌های بعد بود. (مترجم)
10. Marcus Camillus (وفات در حدود 365 ق م). سردار بزرگ رومی. (مترجم)
11. Romulus. بر طبق روایات افسانه‌ای، نخستین پادشاه روم (از 753 تا 716 ق م) که به اتفاق برادرش رموس شهر رم را بنیاد کرد، اما بعد او را کشت. در روزگاران بعدی رومیان او را به عنوان خدای جنگ می‌پرستیدند. (مترجم)
12. Numa Pompilius دومین پادشاه افسانه‌ای روم (از 715 تا 673 ق م). (مترجم)
13. Virginius. بنابه روایات افسانه‌ای، سربازی رومی که چون حکمران می‌خواست دخترش را به بردگی ببرد، در حضور او دختر را کشت. (مترجم)
14. Fabius. نام یکی از خانواده‌های قدیمی و محترم روم که چند تن از افراد آن به مقام‌های بلند رسیدند و معلوم نیست مقصود نویسنده کدام یک از ایشان است. (مترجم)
15. B. G. Niebuhr (1381 - 6771). سیاستمدار و مورخ و فیلولوگ آلمانی که در تاریخ و اسناد تاریخی و حقوقی روم باستان پژوهش‌های ارزنده داشت. (مترجم)
16. Servius Tullius. ششمین پادشاه افسانه‌ای روم (از 578 تا 534 ق م). (مترجم)
17. snruiter gnihsinimid fo wal .
18. Hildebrand. احتمالاً منظور قدیس گرگوریوس هفتم است که از 1073 تا 1085 میلادی پاپ بود. (مترجم)
19. Innocent III. پاپ از 1179 تا 1180 میلادی. (مترجم)
20. Boniface VIII. پاپ از 1294 تا 1303 میلادی. (مترجم)
21. Charles V. احتمالاً منظور امپراتور مقدس روم است (تولد 1500، وفات 1558 م) که از نوزده سالگی به مدت 37 سال با اقتدار در اروپا سلطنت کرد و دو سال پیش از مرگ در اوج قدرت کناره گرفت و در صومعه‌ای معتکف شد. (مترجم)
22. در عهد عتیق، کتاب اول سموئیل، باب 15 آمده است: "و سموئیل گفت آجاج پادشاه عمالیق را نزد من بیاورید و آجاج یخرمی نزد او آمد... و سموئیل گفت چنانکه شمشیر تو زنان را بی اولاد کرده است همچین مادر تو از میان زنان بی‌اولاد خواهد شد و سموئیل آجاج را به حضور خداوند در جلجال پاره پاره کرد." (مترجم)
23. ایهود بن جبرای بنیامین که در عهد عتیق، سفر داوران، باب سوم گفته شده عجلون پادشاه موآب را باخنجر کشت و بنی‌اسرائیل از دست موآبیان آزاد شدند و "زمین هشتاد سال آرامی یافت." (مترجم)
24. در عهد عتیق ذکر دوکس به این نام آمده است: یکی بیهو ابن‌حنانی و دیگر بیهو ابن نمشی. (مترجم)
25. قومی صحراگرد از دشمنان بنی‌اسرائیل که ذکرشان بالاتر آمد. (مترجم)
26. Albigenses. فرقه‌ای دارای عقاید ثنوی که در سده یازدهم میلادی در شهر آلبی در جنوب فرانسه پیداشدند و کاتولیکها آنان را بدعت‌گذار اعلام کردند و سال‌های دراز به جنگشان رفتند تا سرانجام با آزار بسیارایشان را برانداختند. (مترجم)
27. Drogheda. شهری در انگلستان. (مترجم)
28. stouqeP .
29. 948 - 998 (Alfred the Great م). شاه ساکسون‌های غربی. لندن را گرفت و سراسر انگلستان را زیر فرمان

- حکومت مرکزی خود آورد. قوانین خوب گذشته به فرمان او گردآوری و تدوین شد. پشتیبان اهل فرهنگ بود. (مترجم)
30. Sequoia. نوعی درخت همیشه سبز و تنومند که ارتفاع آن به بیش یکصد متر می‌رسد و در حاشیه‌شمال غربی آمریکا و جنوب غربی کانادا می‌روید. بعضی از این درختان تا چهار هزار سال عمر دارند. (مترجم)
31. 0501 - 5111 Peter the Hermit م). راهب فرانسوی که برخلاف اسمش در جنگ‌های صلیبی شرکت داشت و با ترکها جنگید و به بیت‌المقدس هم رسید. (مترجم)
32. 1901 - 3511 St Bernard م). روحانی فرانسوی، مخالف سرسخت فلسفه‌های عقلی و یکی از کسانی که مردم را به شرکت در جنگ‌های صلیبی فرا می‌خواند. (مترجم)
33. Magna Carta (= فرمان یا منشور بزرگ). سند تاریخی بسیار مهمی که بارونهای انگلستان در 1215 میلادی در محلی به نام رانی‌مید (Runnymede) بزور به امضای جان پادشاه آن کشور رساندند، و او در آن‌به رعایت بعضی مزایای ایشان و حقوق رعایا متعهد شد. تفسیرهای بعدی مواد ماگنا کارتا (گرچه گاهی نادرست) در تکامل حقوق اساسی انگلستان بسیار مؤثر بود، و این سند به هر حال نماد تفوق قانون اساسی بر شاه و مانع او از اعمال قدرت مطلق شد. موضوع بحث نویسنده در اینجا، یکی از همان تفسیرهای نادرست ولی بسیار سودمند است. (مترجم)
34. John Fortescue (حدود 1394 - 1476 م)، (4361 - 2551 Edward Coke)، (6761 - 9061 Matthew Hale)، 1780 - 1723 William Blackstone) حقوقدانان معروف انگلیسی. (مترجم)
35. Tucker. لاقل سه تن حقوقدان به این نام خانوادگی در آمریکا می‌شناسیم که همه در قرنهای هجدهم و نوزدهم در زمینه حقوق اساسی کار کرده‌اند و تألیفاتی داشته‌اند. معلوم نیست کدام یک منظور نویسنده است. (مترجم)
36. 9771 - 5481 Joseph Story). حقوقدان آمریکایی. (مترجم)
37. sreep sih fo tnmgduj .
38. yruz eht fo tcidrev .
39. 5971 - 8581 Dred Scott). برده سیاهپوستی متولد ایالت ویرجینیا که در 1848 به دادگاه شکایت کرد که چون در جایی مقیم بوده که برده‌داری در آن نیست، لذا صاحبش باید او را آزاد کند. دیوانعالی امریکادر 1857 دعوی او را رد کرد. (مترجم)
40. Tiglath Pileser. شاه نامدار آشور که از 745 تا 727 ق م سلطنت کرد و با مادها جنگید و تا دریای خزر در شمال و تا سوریه و یهودیه در غرب پیش رفت و بانی اصلاحات و تأسیسات مهم لشکری و کشوری بود. (مترجم)
41. Argos. از شهرهای یونان باستان. (مترجم)
42. peace of Wesphalia. صلح منتج از انعقاد دو پیمان در 1648 که به بسیاری از اختلافهای دولتهای بزرگ اروپایی پایان داد و به سوئیس و هلند استقلال کامل اعطا کرد و در تاریخ اروپا دارای اهمیت بسیار است. (وستفالی ناحیه‌ای در شمال باختری آلمان و مرکزش مونستر است). (مترجم)
43. nosnikciD sewoL .